

بررسی جایگاه نظامیان در داستان‌های کوتاه سیمین دانشور*

دکتر مجید پویان^۱

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

دانشور با رویکردی نسبت‌انگار و پرهیز از هرگونه مطلق‌انگاری یا نگرشی دوالیستی، نظامیان را از یک سو مظهر قانون‌مداری، اجرای قانون و جرم‌ستیزی می‌داند؛ و از دیگر سو به دلیل وابستگی تام بروکراتیک این طبقه به دولت، آنان را مجریان ناگزیر فرمان‌ها و سیاست‌های دولت قلمداد می‌کند؛ دستورهایی که می‌تواند در تقابل با جهان ارزشی، فکری و عاطفی آنان باشد. رویکرد او به حضور نظامیان به عنوان ابزار اقتدار دولت در جهان داستان‌های کوتاهش متفاوت با رویکرد دیگر نویسندگانی است که این طبقه را در مقام یکی از طبقات تأثیرگذار در تحولات اجتماعی، سیاسی جامعه ایران قلمداد کرده‌اند. از این چشم‌انداز دانشور نظامیان داستان‌های خود را در آنچه انجام می‌دهند، گاهی تا ساحت برائت پیش می‌راند، اگرچه وی قائل به این قابلیت در میان نظامیان است که آنان در تلاقی امر بروکراتیک غیرانسانی با نظام ارزشی و ذهنیت عاطفی انسان‌مدارانه‌شان، عملکردی غیربروکراتیک داشته باشند و به ضد خود تبدیل شوند، چنانکه در تقابل با منافع و مصالح کانون‌های اقتدار فراطبقاتی خود قرار گیرند.

کلید واژه‌ها: ادبیات داستانی، سیمین دانشور، نقد جامعه شناختی، میلیتاریسم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۸/۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۴/۴

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: majid_pooyan@yahoo.com

سیمین دانشور با رمان سووشون که به اعتقاد بسیاری از منتقدان معاصر یکی از بهترین رمان‌های ادبیات داستانی ایران است، شهرتی فراگیر یافت. این امر موجب توجه هرچه بیشتر خوانندگان به دیگر آثار این نویسنده، از جمله داستان‌های کوتاه او شد. وی پیش از انتشار این رمان، مجموعه داستان‌های کوتاهی نیز به چاپ رسانده بود. در سال ۱۳۲۷ ش اولین مجموعه داستان او با نام «آتش خاموش» که حاوی شانزده داستان کوتاه بود، انتشار یافت. این داستان‌ها چندان نشان دهنده قابلیت‌های داستان‌نویسی دانشور نیستند؛ و بیشتر با زبان و بیانی احساسی و با تمرکز بر احساسات و عواطف زنانه روایت می‌شوند. وی در سال (۱۳۴۰ ش) نیز مجموعه داستان شهری چون بهشت که حاوی ۱۰ داستان کوتاه بود به بازار نشر روان کرد. در این مجموعه، داستان‌های قابل توجهی از جمله «شهری چون بهشت» دیده می‌شود.

در ۱۳۵۹ ش نیز مجموعه «به کی سلام کنم؟» از دانشور به چاپ رسید که او را به عنوان یک داستان کوتاه نویس موفق معرفی کرد. در سال ۱۳۷۶ ش مجموعه داستان کوتاه «از پرنده‌های مهاجر» پیرس از این نویسنده انتشار یافت که از نظر صناعت داستان‌نویسی نسبت به دو مجموعه پیشین وی گامی رو به جلو نبود. در این جستار کوشش می‌شود بر اساس سه مجموعه داستان کوتاه متأخر دانشور که نشان دهنده توان و استعداد نویسندگی اوست، به بررسی ماهیت میلیتاریسم در آثار او پرداخته شود.

نظامیان در داستان‌های کوتاه دانشور به چهار دسته قابل تقسیم‌اند: گروه نخست نظامیانی که وظیفه آنان ایجاد امنیت و نظم اجتماعی و اجرای قانون و مبارزه با مجرمان و قانون‌شکنان است. رفتار این گروه برآمده از اقتضای شغلی آنان است. بنابراین در انجام وظایف خود استحقاق مدح و ذم ندارند. زیرا بر حسب تعهد شغلی رفتار می‌کنند. مانند ژاندارمی که در داستان «تبله شکسته» قاتلی را دستگیر می‌کند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۳) یا در داستان «یک سر و یک بالین» مردی را که نفقه نمی‌دهد بنا به شکایت زن بازداشت می‌کند و به کلانتری می‌برد (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲). رفتار این نظامی‌ها در چارچوب وظایفی کاملاً مشخص و محدود است و آنان نیز در همان

محدوده اقدام می‌کنند. مأموران راهنمایی و رانندگی در شمار این گروه‌اند که مثلاً در داستان «تصادف» حضوری فعال دارند (دانشور، ۱۳۸۰، صص ۶۱-۶۰).

گروه دوم مأمورانی‌اند که وظیفه دارند به جلوگیری از اختلال و شورش مردم علیه دولت و حکومت جلوگیری کنند. بالطبع آنان در تقابل با توده‌های مردم و نخبگان سیاسی مخالف و به طور کلی آرمان‌ها و آرزوهای جمعی مردم قرار می‌گیرند. عملکرد آنان نیز در نظام ارزشی‌ای که حکومت را بر باطل، و مردم و انقلابیون را بر حق می‌داند، ارزیابی می‌شود. این گروه خود به دو بخش فرعی تقسیم‌پذیر است: نظامیانی که دقیقاً بر اساس وظیفه خود عمل می‌کنند و در راستای حفظ نظمی که به قوام سیاسی دولت کمک کند، گام برمی‌دارند و دیگر نظامیانی که اگرچه مأمورند، معذور نیستند و می‌کوشند به گونه‌ای به مبارزان و مخالفان یاری رسانند، یا دست‌کم اگر خود در مسیر مبارزه مساعدتی نمی‌کنند، مانع هم نباشند. نمونه هر دو گروه را می‌توان در داستان «مرز و تقاب» باز جست؛ افسری که دستور تیراندازی می‌دهد در شمار گروه نخست است و پاسبان گشت محل از گروه دوم (دانشور، ۱۳۷۶، صص ۳۶ و ۴۵).

گروه سوم اعضای نظامیان اداره تأمینات و ساواک‌اند که حضور آنان همواره همراه با رعب و هراس است. آنان پلیس‌های ویژه حکومت برای حفظ آرامش سیاسی کشورند و وظیفه شناسایی و معدوم کردن مخالفان و نخبگان سیاسی مخالف را بر عهده دارند. حضور آنان معمولاً به صورت ناشناخته و بدون اسم و رسم است، مانند دو مردی که در داستان «کیدالخائنین» آقا شیخ عبدالله، روحانی مبارز، را دستگیر می‌کنند (دانشور، ۱۳۸۰، صص ۲۲۹-۲۲۸).

گروه چهارم شبه‌نظامیانی هستند که گرچه در ساختار رسمی نیروهای نظامی قرار نمی‌گیرند، اما عملکردی مشابه آنان دارند. مانند چماق‌به‌دست‌هایی که سرهنگ آریانی فر می‌خواهد آنان را برای تنبیه آقا شیخ عبدالله گسیل کند (دانشور، ۱۳۸۰، صص ۲۱۸).

نظامیان در تقابل با یکدیگر

در داستان «برهوت» از مجموعه داستان از پرنده‌های مهاجر پیرس عضوی از اعضای طبقه نظامی^۱ مأمور ترور عضو ارشد دیگری می‌شود. مأموریت بر عهده آجودان ارشد و داماد تیمساری است که قرار است در خاک عراق ترور شود. مأموریت از سوی ساواک بر عهده آجودان گذاشته می‌شود، اما او که راضی به این کار نیست، هرچه التماس می‌کند که او را معاف کنند، فایده ندارد (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۸).

اما سرگردی که برای ترور عازم عراق می‌شود، در برزخ عواطف و احساسات فردی از یک سو، و وظیفه و وجدان کاری و مأموریت محوله از سوی دیگر گرفتار می‌شود؛ او خود را نمک‌پرورده و برکشیده تیمسار می‌داند؛ تیمساری که اگر مساعدت‌هایش نبود، او به هیچ مرتبتی نمی‌رسید؛ هم‌چنین مهر خویشاوندی نیز او را از این تصمیم باز می‌دارد. بخش عمده‌ای از داستان برهوت به روایت چالش‌های ذهنی، روانی راوی اختصاص دارد که گرفتار موقعیتی بحرانی و متناقض شده است: تردید میان عمل به وظیفه یا گوش دادن به ندای دل؛ هم‌چنین بیم و هراس از اینکه در صورت سرپیچی از فرمان، جان و سلامت خانواده‌اش نیز در مخاطره بیافتد (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۶).

دانشور با ارائه شخصیتی عاطفی، انسان‌دوست و قدرشناس از عضوی عالی‌رتبه از طبقه نظامی، چهره‌ای متفاوت و مغایر با کلیت شخصیت‌های نظامی داستان‌های پیش از انقلاب به دست می‌دهد. خشونت و سردی‌ای که بر ذهن و رفتار نظامیان حاکم است و نیز تسلیم و فرمانبری محض آنان از مافوق، جای خود را به کشمکشی عاطفی و نعدوستانه می‌دهد. تیمسار در نگاه سرگرد که آجودان ارشد او بوده، انسانی نیست که سزاوار کشته شدن باشد، اگرچه مظالمی نیز با شک و تردید، نه به یقین، به او نسبت داده می‌شود؛ اتهام‌هایی که می‌تواند تیمسار را از منظر خواننده به دلایلی جز اندیشه کودتا، لایق کشته شدن بداند:

«آیا می‌شد مردی را که آن قدر بی‌دفاع و با پاجامه به اتاقت می‌آید و به تو می‌گوید: طفلک من! کشت؟، هرچند آن همه شایعه درباره او مدام گوش تو را آزرده باشد...»

اینکه پادگان را به یک شکنجه‌خانه تبدیل کرده؛ اینکه به جان دختران و زنان زندانی خرس می‌انداخته؛ اینکه توده‌ای‌ها را قلع و قمع کرده؛ این که فداییان اسلام را به طور فجیعی اعدام کرده... چه قدر از این نوع «اینکه»ها ذهنم پشت سر هم قطار می‌کرد» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۱۱).

حتی در بخشی از داستان که شهادت فرزند مبارز یک روحانی در حوزه و وظیفه تیمسار محرز می‌شود، سرانجام بی‌گناهی و آلت دست بودن تیمسار و اهمال مأموران زبردست آشکار می‌شود (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۷).

دانشور در این داستان در تبیین پس‌زمینه‌ها و علل و انگیزه‌های رفتاری راوی (سرگرد) و تیمسار آنچنان می‌نویسد که مخاطب نه تنها آنان را گناهکارانی فاعل و مختار و مستوجب مکافات قلمداد نمی‌کند، بلکه آن دو را موجوداتی ذلیل و آلت دست قوه قاهره و جبار دیگری می‌یابد. از نظر نویسنده، نظامیان در هر رده‌ای که باشند و با هر میزان قدرت بروکراتیک، باز هم خود عبد ذلیل دیگرانی هستند که آنان را چون لعبت‌گانی به هر سوی که خواهند، می‌چرخانند:

«پرسیدم: نقشه به دام انداختن افسران توده‌ای را شما مطرح کرده بودید؟

— نه، مستشاران آمریکایی کشیده بودند. ایران که بودم تعدادشان به پنجاه‌وهشت هزار نفر می‌رسید.

— اما شما به چند تا ساواکی که ظاهراً عامل کشف گروه آنها بودند، مدال دادید؟

— وقتی به تو امر می‌دهند مدال بده، مجبوری مدال بدهی و آن وقت است که

احساس می‌کنی، آلت دستی پیش نیستی» (دانشور، ۱۳۷۶، صص ۱۴-۱۳).

چنان که دانشور در مصاحبه‌ای اشاره کرده، داستان روایتی از ترور تیمور بختیار در خاک عراق است^۲، با توجه به این که در جهان داستان، ترور نافرجام می‌ماند و تروریست به ندای عواطف انسانی خود پاسخ مثبت می‌دهد، و در جهان واقعیت ترور همراه با موفقیت است، نویسنده با عدول آگاهانه از واقعیت و بازآفرینی آن در جهان داستان، آن روی سکه را گزارش می‌کند؛ تروریستی که در لحظات برزخی شک و

تردید میان وظیفه‌شناسی و عواطف انسانی خود مردّد می‌ماند و اگر تروری هم صورت گرفته باشد، حاصل غلبه لحظات یقینی برآمده از وظیفه‌شناسی و احساس مسئولیت بر لحظات تردیدآمیز برآمده از احساسات انسانی است. از این چشم‌انداز، عمل غیرانسانی تروریستی که در جهان واقعی به قتل نفوس انسانی اقدام می‌کند، می‌تواند از چنان انگیزه‌ها و علل پیچیده‌ای برآمده باشد که تروریست را تا ساحت برائت پیش براند. به این گزاره که از زبان تروریست روایت می‌شود، توجه کنید:

«طیانچه/م را از جیب کتم درآوردم و به رسم یادگار آلت دست بودن تقدیمش [به تیمسار] کردم» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۱۴).

در برابر او تیمسار نیز چهره‌ای نوع‌دوستانه و انسانی از شخصیت آجودان ارشد خود ارائه می‌کند و این طرز تلقی در حقیقت برآمده از منظر دو عضو از یک طبقه است که مصالح، منافع و مضارشان به هم پیوند خورده؛ اگرچه قوه‌ای قاهره و بیرون از اقتدار طبقاتی آنها، آن دو را در برابر هم قرار داده، چنانکه وقتی راوی تیمسار را از هدف مأموریت خود آگاه می‌کند:

«گفتم: جان شما در خطر است. می‌دانید مرا برای چه فرستاده‌اند؟»

— می‌دانم و می‌دانستم. اما به شرف تو اعتماد داشتم. دیدی که به تو فرصت کافی دادم و دیدی که نتوانستی. دوره ما دوره آدمکش‌ها هست، اما از سنخ آدمکش‌ها نیستی. آدمکش‌ها وجدانی حاکم بر درونشان نیست. یک فوریت مهارنشده به عمل و امیدارشان که ممکن است حتی پشیمان نشوند... و در سطح بالا پول، قدرت، زن محرک آنهاست که تو جاه‌طلبی هیچ کدام را نداری» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۴).

این سخنان نظامی عالی‌رتبه‌ای است که روزگاری بر ساواک^۳ مسلط بوده و بنا به دلایلی که در داستان مشخص نیست، به عراق می‌رود تا ظاهراً مقدمات کودتایی علیه حکومت وقت را فراهم آورد. وی از «شرف و وجدانی» یاد می‌کند که مانع آدم‌کشی می‌شود، اگرچه دوره خود را دوره آدمکش‌ها می‌داند. هر چند سخن گفتن از شرف، وجدان و پرهیز از جاه‌طلبی از زبان تیمسار، شخصیت او را چندان باورپذیر نمی‌نماید

و گفته‌هایش در حد گزاره‌هایی عاطفی و شعاری باقی می‌ماند.

نکته قابل تأمل در داستان «برهوت» این است که عضوی که باید بنا به فرمان «شخص اول مملکت» مافوق و ولی نعمت خود را بکشد، بر اساس حس همدوستی و عواطف انسانی خود، به اجرای مأموریت تن‌درنمی‌دهد و در حقیقت اقتدار بوروکراتیک شخص اول را مختل می‌کند. دیگر این که دو عضو از یک طبقه در تقابل و ضدیت با هم قرار می‌گیرند؛ تعبیری از این دیدگاه که اگرچه نظامیان مظہری از مظاهر اقتدار و جباریت دولت و در حقیقت مدافع و محافظ دستگاه حکومت و منافع آن‌اند، خود نیز استعداد تبدیل شدن به «ضد خود» را دارند، چرا که تیمسار که روزگاری بر ساواک مسلط بوده، در مقام کودتاچی در برابر اقتدار دولت خودکامه‌ای که خود بخشی از بدنه آن بوده، سر ستیزه برمی‌دارد.

در داستان «زایمان» از مجموعه داستان شهری چون بهشت نیز رویارویی دو عضو از طبقه نظامی روایت شده است. در این داستان "اکرم" پزشک مامایی است که وقت و بی‌وقت باید برای معاینه و درمان بیمارهایش برود. در شبی که حکومت نظامی اعلام شده، به اصرار خویشاوندان یکی از بیمارانش به محله‌ای پرت و دورافتاده می‌رود؛ برای مداوای زنی که در زایمان مشکل پیدا کرده و کاری از قابله سنتی هم برنیامده. در بازگشت اکرم و مهین گرفتار حکومت نظامی و محدودیت رفت و آمد می‌شوند. دژبان و پاسبانی آنان را دستگیر می‌کنند و به کلانتری می‌برند. دژبان فاسد است و چشم طمع به دختران دارد، اما پاسبان علی‌رغم زیردست بودن نسبت به دژبان، او را از این هدف شوم باز می‌دارد؛ اکرم و مهین که سوگوار درگذشت پدر خود هستند، خود را معرفی می‌کنند، ولی دژبان بی‌اعتناست و به مقصود خود می‌اندیشد (دانشور، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲). در کلانتری وقتی اکرم از چگونگی زایمان زانو و وضع اسفبار خانواده او سخن می‌گوید، افسر نگهبان شفقتی از خود نشان می‌دهد:

«وقتی جریان واقعه را تعریف کردند، دستمالی از جیب درآورد و چشم‌هایش را پاک کرد. به دژبان هم یک سیلی زد که اکرم نگذاشت دومی را هم بزند» (دانشور،

۱۳۸۱، ص ۱۰۳).^۴

سه شخصیت نظامی داستان هم خلق و منشی گونه‌گون دارند. دژبان مأموری فاسد و زن‌باره است که از لباس و اقتدار شغلی‌اش سوءاستفاده می‌کند. پاسبان، مأموری سلیم‌النفس و وظیفه‌شناس است و افسر نگهبان، نظامی عالی‌رتبه، با شنیدن وضع اسفبار زائو می‌گرید و دژبان را نیز تنبیه می‌کند. دانشور در این داستان با پرهیزی آگاهانه از مطلق‌انگاری، اعضای طبقه نظامی را با ویژگی‌هایی متمایز توصیف می‌کند. از منظر او همه این افراد انسان‌هایی سفاک، خونریز، جلّاد، فاسد و رشوه‌ستان نیستند، بلکه آنان نیز مانند هر انسان دیگری دارای بن‌مایه‌های انسانی و عواطف نوع‌دوستانه و حسن‌وظیفه‌شناسی‌اند.^۵

نظامیان در تقابل با اقتدار دولت مرکزی

نظامیان بخشی از بدنه اقتدار دولت به شمار می‌روند. آنان محافظ منافع، مصالح، قوام و ثبات سیاسی دولت به شمار می‌آیند. اما چه بسا از درون نظامیان وابسته به بوروکراسی دولتی گاه مخالفانی نیز سربرآرند که امنیت و ثبات سیاسی دولت را دچار اختلال کنند. نمونه برجسته آن در داستان‌های کوتاه دانشور شخصیت تیمسار در داستان برهوت است که در خاک عراق به فکر کودتایی حکومت‌برانداز است. حکومت و در رأس آن «شخص اول» که عمل تیمسار را تهدیدی جدی تلقی می‌کنند، فردی را برای ترور به عراق می‌فرستند. در این داستان، امنیت و ثبات سیاسی حکومت از سوی کسی تهدید می‌شود که خود بر «ساواک مسلط بوده» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۶)؛ سازمانی که وظیفه اصلی‌اش حفظ ثبات سیاسی حکومت است. تبدیل یک نیروی مدافع و محافظ به مخالفی حکومت‌برانداز این دیدگاه را به ذهن متبادر می‌کند که حکومت‌های خودکامه نمی‌توانند چندان اقتدار و قوام سیاسی خود را به اعتبار نیروهای نظامی خود تأمین کنند.^۶

ماکس وبر «قدرت» را فرصتی می‌داند که در چهارچوب رابطه اجتماعی وجود دارد

و به فرد امکان می‌دهد تا قطع نظر از مبنایی که فرصت مذکور بر آن استوار است، اراده‌اش را حتی علی‌رغم مقاومت دیگران بر آنها تحمیل می‌کند. از دیدگاه او «سلطه» نیز فرصتی است که بتوان به مدد آن گروه مفروضی از افراد را به اطاعت از فرمانی با محتوای معین وادار کرد... از این منظر طبقه نظامی ابزاری پر توان برای کسب «قدرت» و حفظ «سلطه» است (ماکس وبر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹). از دیدگاه حسین بشیریه نیز قدرت «مجموعه منابع و ابزارهای اجبارآمیز و غیر اجبارآمیزی است که حکومت‌ها برای انجام کارویژه‌های خود از آنها بهره‌مندند و آنها را به کار می‌برند.» (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۳۳). با این تعریف نقش نظامیان به عنوان ابزار کسب و حفظ قدرت برجسته‌تر می‌شود؛ اگرچه این نقش چنانکه در داستان برهوت دیده می‌شود، گاهی به دلایل متعددی رنگ می‌بازد.

نظامیان در تقابل با روحانیان

در داستان «کید/الخائنین» از مجموعه به کی سلام کنم؟ سرهنگ بازنشسته‌ای با روحانی‌ای که فعال سیاسی است و ممنوع المنبر شده، درگیر می‌شود. اما از آنجا که از سوی همه اطرافیان و حتی خویشاوندان نزدیک (همسرش) طرد و سرزنش می‌شود، به تدریج تغییر موضع می‌دهد و نفوذ معنوی روحانی، سرهنگ را نیز به شمار هواداران و طرفداران آقا شیخ عبدالله درمی‌آورد.

داستان با بازنشستگی سرهنگ آغاز می‌شود. دوران بازنشستگی سرهنگ یعنی آغاز دوران فروپاشی اقتدار بروکراتیک او. بازنشستگی وی نه تنها بر حوزه اقتدار کاری، اداری او تأثیر منفی گذاشته، بلکه زندگی خصوصی او را نیز مختل کرده است. (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹).

سرهنگ پس از بازنشستگی، افسرده از خلأ اقتداری‌ای که پیش آمده، در جستجوی جایگزینی است: «یا فال ورق می‌گیرد یا سیگار دود می‌کند و مثل یک روح سرگردان از این اتاق به آن اتاق می‌رود» (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۰).

«برای من سرهنگ بازنشسته دیگر نه زنم، نه نوه‌ام، نه حتی فاطمه‌خُله، نه در و همسایه، هیچ کس تره خُرد نمی‌کند» (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱).

گزاره‌های فوق دلالت بر بحران روحی‌ای دارد که سرهنگ به دلیل از دست دادن شغلی که به او اقتدار اجتماعی و اداری می‌داده، به آن دچار شده.^۷ تنهایی و انزوای سرهنگ زمانی به اوج می‌رسد که او در تقابل با روحانی‌ای قرار می‌گیرد که از نفوذ و اقتداری معنوی در میان مردم و نزدیکان سرهنگ برخوردار است. در نخستین برخورد، وقتی سرهنگ از نوه‌اش، کیوان، می‌خواهد که کبوتر نیمه‌جاناش را روی صَفَه سَقّاخانه بگذارد، بلکه جان بگیرد و شفا یابد، با مخالفت روحانی، مردی تکیده و عبابه‌دوش کشیده، روبه‌رو می‌شود که در جوار سَقّاخانه به نشانه مخالفت با حکومت بست نشسته (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱).

سرهنگ می‌خواهد به رسم صدقه سگه‌ای خرد به روحانی بدهد، اما او قبول نمی‌کند. اهل محل و کسبه از راه می‌رسند و سرهنگ را به دلیل رفتار توهین‌آمیزش نسبت به روحانی سرزنش می‌کنند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲).

آنچه سرهنگ را از فردی فعال و کنشگر و پرخاشجوی به فردی منفعل و متأثر تبدیل می‌کند، «نداشتن چکمه» است؛ چکمه‌ای که نشان بارزی است از اقتدار شغلی او.^۸ اگرچه به قول منصوره، همسرش، هنوز خوی نظامی‌گری‌اش را ترک نکرده: «منصوره... گفت: ... از وقتی بازنشسته شده مثل خروس جنگی به همه می‌پرد» (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶).

سرانجام سرهنگ بر اثر سرزنش‌های اطرافیان و القانات همسرش که زنی مؤمنه و از معتقدان آقاست، از لجاجت با روحانی دست برمی‌دارد و به تدریج در شمار هواداران او در می‌آید، اگرچه به دلیل پیوند کاری و اداری گذشته‌اش با دولت، و نیز پیوند اقتصادی کنونی‌اش (حقوق بازنشستگی و ترس قطع شدن آن) از این ارتباط جدید بیمناک است. به هر روی در بخشی از داستان که عده‌ای از ساواک برای دستگیر کردن روحانی آمده‌اند، سرهنگ مداخله و از روحانی مبارز حمایت می‌کند. (دانشور، ۱۳۸۰،

ص ۲۲۹).

آنچه سرهنگ را از موضع مخالف به موافق و حامی «آقا» چرخش می‌دهد، بیش از آنکه برآمده از اعتقاد به حقانیت آقا باشد، برآمده از خلأ قدرتی است که روح استعلاء طلب او را رنجه می‌دارد. او که سال‌ها نفوذ اجتماعی و اقتدار اداری داشته، این فقدان اقتدار را بر نمی‌تابد. نفوذ معنوی آقا هم برای او به گونه‌ای حسادت‌آور است. این که آقا به تعبیر حاجی‌علی «صدتا مرید مثل او و بالاتر از او دارد» (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۳)، سرهنگ را به سوی منبع و مظهر قدرتی سوای دولت سوق می‌دهد؛ اقتداری که همراه با گسترش نفوذ معنوی روحانیت میان مردم در اوج نهضت بیشتر و بیشتر خواهد شد. سرهنگ که با بازنشستگی به گونه‌ای از عرصه قدرت به حاشیه رانده می‌شود، به دامان روحانی مبارزی در می‌افتد که اقتدار و نفوذی روزافزون دارد؛ اقتداری که در مورد سرهنگ رو به افول نهاده است. بنابراین سرهنگ که در هر صورت اقتدار طلب است، می‌کوشد در پناه روحانی بانفوذ شوکت ازدست‌رفته را بازیابد.

اگرچه منتقدی داستان کید/نخائین را گزارشی پیش‌گویانه از رویارویی دو نیروی اجتماعی، نظامیان با روحانیت، خوانده (میرعابدینی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۱۱۶)، اما نگارنده عقیده دارد با توجه به پایان‌بندی داستان که ائتلافی میان سرهنگ و روحانی شکل می‌گیرد، این داستان می‌تواند گزارشی واقع‌گرایانه و نه پیش‌گویانه از ستیزه و ناسازگاری نظامیان در آغاز نهضت شاه‌ستیزی در برخورد با انقلابیون، و سازگاری و وفاق فرجامین نظامیان با توده‌های مردم و رهبری انقلاب در رویارویی با حکومت باشد (با توجه به عملکرد سرهنگ در دوران بازنشستگی). این دیدگاه از این نظر که سرهنگ، افسر بازنشسته نیروی هوایی است (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷)، بیشتر به ذهن متبادر می‌شود، زیرا که در آستانه انقلاب، نیروی هوایی جزو نخستین بخش‌های نیروی نظامی شاه بود که به صفوف نیروهای انقلابی پیوست.^۹

در داستان برهوت، توطئه‌اندیشی تیمسار برای کودتا از یک سو و نافرمانی آجودان ارشد او در ترور تیمسار از سوی دیگر، پیدایش شکاف طبقاتی در میان نظامیان دوره

محمدرضا پهلوی است. اقدام سرهنگ آریانی فر نیز در داستان کید/نخائین در پیوستن به روحانی مخالف و انقلابی در بحبوحه انقلاب نمود دیگری از این شکاف است. از آنجا که طبقه نظامیان عالی رتبه بخشی از بدنه طبقه حاکم‌اند، چنین گسلی در واقع شکاف در طبقه حاکم به شمار می‌آید. پیوستن بخشی از بدنه طبقه حاکم به طبقه انقلابی از دیدگاه مارکس قابل تبیین است، آنجا که می‌نویسد: «سرانجام در زمانی که پیکار طبقاتی به لحظه‌های تعیین‌کننده نزدیک می‌شود، جریان از هم‌پاشی درون کل طبقه حاکم و در واقع درون تمامی صفوف جامعه کهن چندان منش خشن و شدیدی می‌یابد که بخش کوچکی از طبقه حاکم از آن جدا شده و به طبقه انقلابی می‌پیوندد؛ طبقه‌ای که آینده را در دست‌های خود دارد» (احمدی، ۱۳۷۹، ص ۶۲۱).

نظامیان در تقابل با توده مردم

تقابل نظامیان با توده مردم در داستان‌های کوتاه دانشور عمدتاً به دو شکل صورت می‌گیرد: نخست کسانی که نظم عمومی و مقرر شده از سوی دولت را دچار اختلال می‌کنند؛ مانند افرادی که قانون حکومت نظامی را نادیده می‌گیرند، یا به کوچه و خیابان می‌آیند تا در نهضت مبارزه با حکومت مشارکت جویند. و دیگر کسانی که مرتکب جرم و عملی خلاف قانون می‌شوند و از سوی حکومت مورد پیگرد و بازداشت قرار می‌گیرند.

در داستان «مرز و نقاب» از مجموعه از پرنده‌های مهاجر بیرس، شاهد حضور نظامیانی هستیم که در تقابل با مردم انقلابی قرار دارند. دولت نیروهای ضد شورش خود را در خیابان‌ها مستقر کرده و مدام میان مردم و نیروهای نظامی زد و خورد می‌شود. راوی پزشک داروسازی است که می‌کوشد انسان‌ها را از ورای نقاب‌هایی که هر روز بر چهره می‌زنند، ببیند (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۳۴).

راوی که از داروخانه‌اش که مشرف به خیابان است، شاهد تظاهرات مردم و زد و خوردهاست، چنین روایت می‌کند:

«پلیس گشت محله که می‌کوشید هر دو نیمه‌اش به هم بخواند که نمی‌خواند... اما نه... روز اوّل درگیری جلو داروخانه‌ام دیدم که هر دو نیمه‌اش به هم نزدیک شدند. اخم از ابروهایش گریخت و چشم‌های دریده‌اش آرام گرفت و تر شد و نیم دیگرش که شیر می‌نمود، به صورت شیر پاکتی درآمد! با باتوم زده بود تو سر دختری که هوار می‌کشید: ما شاه نمی‌خواهیم. دختره به پلیس گفت: سرکار نزن. مگر تو خواهر و مادر نداری؟ پلیس گفت: دارم. تو ناموس منی. کلاهش را برداشت و با باتوم زد تو سر خودش. من جلو داروخانه‌ام ایستاده بودم به تماشا. یک آن گذر پلیس را از مرز، و یکی شدن نقاب‌هایشان را تماشا کردم» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۳۵).

در این داستان که بیشتر شخصیت‌های آن با رویکرد نسبت‌انگار نویسنده دارای دو بعد حیوانی و انسانی‌اند، پلیس گشت محله نیز چنین ویژگی‌ای دارد. او در مقام عضوی از اعضای طبقه نظامی‌ای که باید به حفظ امنیت اجتماعی و اقتدار سیاسی دولت کمک کنند، در تقابل و ضدیت با مردم انقلابی قرار می‌گیرد؛ چنانکه بر سر دختر تظاهرات‌کننده باتوم می‌کوبد. از دیگر سو در جایگاه انسانی که خود دارای عواطف نوع‌دوستانه و شاید هم ضدحکومتی است، کلاهش را برمی‌دارد و بر سر خود می‌کوبد. این دو اقدام متناقض پلیس گشت محله، حکایت از موقعیتی متضاد دارد که پلیس بدان گرفتار شده؛ وابستگی بوروکراتیک به دولت و حکومت که برای او الزام دفاع از منافع و مصالح دولت را در پی دارد و از دیگر سو تعلق خاطر به هم‌وطنانش که علیه حاکمی جبار شوریده‌اند، و چه بسا اگر این الزام و وابستگی نبود، خود نیز به صفوف انقلابیون می‌پیوست. پاسبان گشت محل باز هم برخلاف وظایف محوله‌اش به انقلابیون کمک می‌کند (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۳۷).

در صف‌آرایی نیروهای نظامی ضد شورش در برابر توده مردم انقلابی، سربازها و افسر پلیس برخوردارند، اما پاسبان گشت محل باز هم یاریگر انقلابیون آسیب‌دیده است. دانشور با آفرینش شخصیت پاسبان گشت محل که علی‌رغم پوشش رسمی نظامی، وظایف انسانی خود را نیز فرو نمی‌گذارد، به نفی دیدگاه کلی‌ای

که نظامیان را همواره در تعارض و ضدیت با مردم قلمداد می‌کند، می‌پردازد. او آن سویه کارکرد نظامیان را در دوران بحران از نظر دور نمی‌دارد و با آفرینش شخصیت‌هایی چون افسر و انبوه سربازان ضد شورش، نقش نظامیان را در پشتیبانی از دولت و حکومت وقت بازتاب می‌دهد.

اما بخش دیگری از نظامیان افرادی هستند که حضورشان به سلامت اجتماع و افزایش امنیت اجتماعی و کاهش جرم و فساد می‌انجامد. مأموران وظیفه‌شناسی که فقدان آنها هرج و مرج و افزایش جرم را در پی خواهد داشت. نمونه آن را می‌توان در داستان *زیمان* در شخصیت پاسبان و افسر نگهبان دید. اولی دژبان فاسد را از تعرض به زن‌هایی که حکومت نظامی را نادیده گرفته‌اند، باز می‌دارد و دومی همان دژبان را به دلیل تخطی تنبیه می‌کند (دانشور، ۱۳۸۱، صص ۱۰۳-۱۰۲). یا در داستان *تصادف* پاسبانی که باید از صحنه تصادف گزارش بدهد (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۶۰). یا ژاندارمی که در داستان *تیله شکسته* به دست پدر رمضان که قتل کرده، دست‌بند می‌زند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۴۳).

فساد در میان نظامیان

بسیاری از نظامیان داستان‌های کوتاه *دانشور* به ویژه نظامیان عالی‌رتبه به انواع مفسد دچارند.^{۱۰} نمونه بارز آن سرگردی است زن‌باره در داستان *یک زن با مردها* از مجموعه *شهری چون بهشت*. سرگرد که شرح زن‌بارگی‌هایش نقل محفل شبانه یاران است، هیچ لذتی را با آن معاوضه نمی‌کند (دانشور، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵). دژبان در داستان *زیمان* نیز از همین گونه است (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲) و نیز جناب سروان نظرباز در داستان *تصادف* (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲). در داستان *چشم خفته* از مجموعه *به کی سلام کنم؟* پاسبان *اسدپور* در کار معاملات قاچاق مواد مخدر است (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۹۸)؛ کسی که خود باید در برابر این چنین جرم‌هایی مبارزه کند.

اعضای پایین‌رتبه نظامیان

اعضای فرودست طبقه نظامی در داستان‌های کوتاه دانشور شخصیت‌هایی چندان تأمل‌برانگیز و قابل توجه نیستند. بالطبع قابلیت بالایی نیز برای تبدیل شدن به شخصیت‌های داستانی‌ای که کنش و طرح داستان بر اساس آنان بنیان شود و پیش برود، ندارند. در داستان‌های کوتاه دانشور معمولاً شخصیت‌های نظامی عالی‌رتبه اساس پیرنگ داستان را تشکیل می‌دهند و گفتار و کنش آنان موجب پیشبرد طرح داستانی می‌شود؛ مانند سرگرد و تیمسار در داستان برهوت (دانشور، ۱۳۷۶، صص ۵-۴)، سرگرد و سرتیپ در داستان یک زن با مردها (دانشور، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳) و سرهنگ آریانی‌فر در داستان کیدال‌خانین (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۲۹).

اما نظامیان فرودستی چون: سربازهای صفر، مصدرها و گماشته‌ها در داستان‌های دانشور کارکردی در حد پادویی، پیشکاری و انجام وظایف محوله در سطوح پایین دارند. آنان به طور کلی مجری احکام و فرمان‌های مافوق‌های خود هستند و هیچ نقشی در امور مهم و کلان یا وقایع سیاسی ندارند. مانند مصدر در داستان «چشم خفته» که به سرهنگ خدمت می‌کند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۸۴) یا گماشته‌های سرهنگ آریانی‌فر که کارهای خدماتی خانه او را انجام می‌دهند (دانشور، ۱۳۸۰، صص ۲۱۰-۲۰۹).

تحرك طبقاتی

طبقه نظامی، طبقه‌ای به شدت سلسله‌مراتبی است، چنانکه اگر عضوی پایین‌رتبه بخواهد به رده‌ای بالاتر برسد، باید شرایطی خاص را احراز کند. اما گاهی روابطی فراتر از هنجارهای ترفیع و ارتقای درونی این طبقه، موجب تحرك طبقاتی آنها می‌شود. در داستان برهوت راوی که مأموریت ترور تیمساری را در عراق بر عهده دارد، نخست آجودان ارشد تیمسار می‌شود، سپس بی طی مراتب به درجه سرگردی ارتقا می‌یابد. این تحرك صعودی بیشتر برآمده از روابط و هنجارهایی فراطبقاتی است تا کوشش و تلاش و لیاقت و کاردانی عضو ترفیع‌گرفته، چنانکه وقتی او را به سمت

آجودان ارشد تیمسار برمی‌گزینند، هدف بیشتر نظارت دائمی بر تیمسار است (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۴).

هم‌چنین وقتی راوی که به درجه سرگردی رسیده، از مافوق خود می‌خواهد که مأموریت ترور تیمسار را به کسی جز او بدهند، پاسخ می‌شود:

«امر شخص اوّل است. چون و چرا نکن. خیال کردی تو بچه‌تیمم بی‌جهت به این زودی سرگرد شدی. رفقایت هنوز در درجه سروانی سماقی می‌مکنند!» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۵).

در داستان «کید/الخائنین» سرهنگی سلیم‌النفیس که بازنشسته بخش اداری نیروی هوایی است، از این که روحانی‌ای سیاسی او را «خائن» خوانده، شکوه می‌کند. او به زعم خودش سی سال خدمت صادقانه کرده تا به مرتبه سرهنگی رسیده، ولی دیگران خیلی زودتر و با زحمت کمتر به درجات بالاتر دست یافته‌اند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷).

آنچه سرهنگ را ناخشنود می‌کند، سختی و دشواری ارتقا از یکسو و از سوی دیگر ترفیع‌هایی است که به دلایلی نامعلوم به نالایقانی معلوم‌الحال تعلق می‌گیرد. در طبقه نظامی اهمیت لقب و مزایای آن، چنان است که برخی اعضای فرودست خود را به دروغ دارای مرتبه‌ای بالاتر می‌خوانند. در داستان چشم‌خفته پاسبان اسدپور از سوی اطرافیانش به «سرهنگ اسدپور» شهرت می‌یابد تا از نفوذ و احترام بیشتری میان مردم برخوردار باشد:

«... سرهنگه؟ ... این هم از آن حرف‌هاست. پاسبان پست چهارراه دولت تو قلهک است!» (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷).

شاه، اقتدار برتر در نظامیان

در سلسله‌مراتب طبقه نظامی در داستان‌های دانشور بالاترین اقتدار بروکراتیک از آن شاه است؛ در حقیقت وی مافوق همه اعضای این طبقه است و عالی‌رتبه‌ترین اعضا نیز

در برابر اقتدار و اراده شاه هیچ اعتباری ندارند.^(۱۲) در داستان برهوت وقتی راوی درخواست می‌کند که مأموریت ترور تیمسار را به دیگری واگذار کنند، در پاسخ به او گفته می‌شود: «امر شخص اول است. چون و چرا نکن.» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۵)، امر شخص اول یعنی دستوری لازم‌الاجرا که مافوق همه تصمیم‌گیری‌هاست. اشاره دانشور به «امر شخص اول» ناظر بر قدرت فراطبقاتی یک فرد بر مجموعه نظام بوروکراسی دولتی است. امر شاه به ترور کارمند عالی‌رتبه نظامی نشان‌دهنده اقتدار و سلطه بروکراتیک فوق‌طبیعی و استثنایی شاه بر بالاترین کارمندان دولتی است که در سطوح عالی اقتدار قرار دارند. «ماکس وبر بر اساس نوع اقتدار به سه گونه سازمان‌قائل است؛ یکی از آن سه نوع سازمان‌های کاریزماتیک است که منشأ اقتدار در آنها اعتقاد به وجود ویژگی‌هایی استثنایی در شخصیت رهبر است. در این سازمان‌ها رهبر از افراد عادی متمایز است، چنانکه گویی دارای قدرتی فوق‌طبیعی و استثنایی است.» (صبوری، ۱۳۸۰، ص ۴۲).

دانشور اما در داستان «عید ایرانی‌ها»^{۱۳} به شکلی تمثیلی ضعف، ناتوانی و درماندگی شاه، شخص اول مملکت، را نشان می‌دهد و این امر آن روی سکه و جاهت و ابهت و اقتدار شاه است؛ کسی که با همه اقتدار، در بحران‌ها دست یاری به سوی خارجی‌ها، به ویژه آمریکایی‌ها، دراز می‌کند تا او را نجات دهند. در این داستان چند آمریکایی می‌کوشند به آشفته‌حالی حاجی فیروز (نماد سنتی نوروز)^{۱۴} سر و سامان بدهند. برای او دگه‌ای می‌سازند و آن را نقاشی می‌کنند. تد، پسر آمریکایی، «شیر و خورشید بیرق ایران را خیلی وامانده نقاشی کرده بود... دست شیری بی‌خود دراز بود و به شمشیر نمی‌رسید» در سنت نمادین ایرانی، شیر مظهر قدرتی خارق‌العاده است و سلطان جنگل به شمار می‌رود. شمشیر نیز مظهر اقتدار و ابزار کسب آن است. درماندگی شیر (شاه) در دسترسی به شمشیر (قدرت) آن هم شیری برآمده از قلم پسرکی آمریکایی تعبیری نمادین از عجز شاه و درخواست نافرجام مساعدت او از آمریکایی‌ها در بحران‌های ویرانگر است (زرین، ۱۳۸۳، ص ۲۳۶).

شبه‌نظامیان

دانشور در داستان «برهوت» به ماجرای ترور تیمساری می‌پردازد که قصد کودتا داشته. یکی از اتهامات و شایعاتی که درباره تیمسار وجود دارد، مقابله او، در مقام عضو ارشد ساواک، با شبه‌نظامیان فداییان اسلام است که از گروه‌های مخالف حکومت به شمار می‌رفتند:

«هر چند آن همه شایعه درباره او مدام گوش تو را آزرده باشد... اینکه توده‌ای‌ها را قلع و قمع کرده؛ این که فداییان اسلام را به طور فجیعی اعدام کرده» (دانشور، ۱۳۷۶، ص ۱۱).

اتهام تیمسار نابود کردن نیروهای شبه‌نظامی مخالف دولت است: شاخه نظامی حزب توده و فداییان اسلام.^{۱۵}

در داستان «کیدالخائنین» سرهنگ آریانی فر که با روحانی‌ای مخالف درگیر شده، بر آن است تا با گسیل کردن تعدادی چماق‌به‌دست وی را تأدیب کند. چماق‌به‌دستان (لومپن‌ها) به راحتی به اهرم فشار و ابزار قدرت طبقات حاکم یا واپس‌گرا تبدیل می‌شوند. در این داستان، سرهنگ با استفاده از نفوذ اداری خود می‌خواهد که با ابراز خشونت و زور از آنان بهره‌برداری کند (دانشور، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸).

چماق‌به‌دست‌ها در واقع شبه‌نظامیانی هستند که از منابع به ظاهر نامعلوم اقتدار حمایت می‌شوند و اصولاً به شکل رسمی وابسته به بدنه دولت یا مرکزیت اقتدار نیستند، ولی گاهی نقشی قابل توجه در سرکوبی مخالفان و تغییر ساختار سیاسی ایفاء می‌کنند. نمونه حضور تأثیرگذار چماق‌به‌دست‌ها و ائتلاف آنان با نظامیان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشهود است (محمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳). آنان معمولاً افرادی از طبقات پایین جامعه هستند که از سطح درآمد و میزان تحصیلات خیلی بهره‌مندند. مزدوری می‌کنند و نظم عمومی اجتماع را به راحتی مختل می‌نمایند. در علوم سیاسی از اصطلاحاتی چون گروه فشار (Pressure Group) یا لومپن (Lumpen) و لومپن‌پرولتاریا برای تعریف و تبیین مشخصات آنان استفاده می‌شود (آقابخشی و

دیگران، ۱۳۸۳، صص ۳۸۹ و ۵۴۰)، (احمدی، ۱۳۷۹، صص ۶۱۳-۶۱۲).

نتیجه‌گیری

چشم‌اندازی که سیمین دانشور در داستان‌هایش نسبت به جایگاه نظامیان در سازوکار حکومت پهلوی مطرح می‌کند، در گزاره‌های زیر به صورت فشرده ذکر می‌شود:

۱- نظامیان در هر رده که باشند، چه دون‌رتبه و چه عالی‌رتبه، آلت دستی بیش نیستند. این ویژگی در مورد نظامیان عالی‌رتبه چشمگیرتر است، زیرا علی‌رغم لقب و ظاهر پرطمطراق، سرسپرده‌ای ذلیل و وابسته‌اند. آنان به دلیل وابستگی به دولت که ساختار مرکزی قدرت را تشکیل می‌دهد، هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارند؛ مهره‌هایی هستند که هر وقت لازم باشد به کار گرفته می‌شوند و هر وقت که مصلحت اقتضا کند، از میان می‌روند.

۲- شاه در رأس هرم سلسله‌مراتب نظامیان قرار دارد. تصمیم او برترین تصمیم‌هاست و سیاست‌گذاری‌های کلان در زمینه امور نظامی، امنیتی کشور تنها بسته به نظر اوست. وی در عزل و نصب اعضای این طبقه اختیار تام دارد.

۳- در میان نظامیان مأمورانی سلیم‌النفوس، نوع‌دوست و وظیفه‌شناس هم هستند، اگرچه تعدادشان نسبت به نظامیان ناباب کمتر است.

۴- بسیاری از نظامیان، به ویژه نظامیان عالی‌رتبه، که از قدرت بروکراتیک و توان اقتصادی و سیاسی بیشتری بهره‌مندند، گرفتار مفاسد مالی، اخلاقی و عقیدتی هستند. دانشور بر خلاف بسیاری از نویسندگان معاصر با نگاهی نسبی به نظامیان آنان را در قلمرو خیر و شرّ مطلق تعریف نمی‌کند، بلکه به اقلیمی خاکستری نیز قائل است. این امر جز اعتقاد به اصل عدم قطعیت می‌تواند برآمده از شیوه زندگی و تجربیات شخصی او باشد.

✽ این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری ادبیات فارسی با عنوان: «بررسی طبقات

اجتماعی در ادبیات داستانی ایران» است که در سال ۱۳۸۵ به راهنمایی دکتر سیروس شمسیا در دانشگاه یزد از آن دفاع شده است.

یادداشت‌ها:

۱- برای آگاهی بیشتر در خصوص طبقات اجتماعی، ر.ک.:

گی روشه: *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ ش، صص ۱-۹۸؛ جورج ریترز: *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۴ ش، صص ۱۵۹-۱۲۳؛ آنتونی گیدنز: *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش، صص ۲۵۸-۲۴۱؛ محمدجواد زاهدی: *توسعه و نابرابری*، صص ۲۴۰-۲۳۷؛ پیتر کیوستو: *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش، صص ۶۲-۵۹؛ ای.ک. هانت: *تکامل نهاد و ایدئولوژی‌های اقتصادی*، ترجمه سهراب بهداد، تهران: آگه، ۱۳۸۱، صص ۲۱۹، ۱۸۵، ۶۹؛ کارل پوپر: *جامعه‌باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰ ش، صص ۹۰۷-۸۹۸؛ بابک احمدی: *مارکس و سیاست مدرن*، صص ۴۳۵، ۴۱۹-۴۱۸، ۴۱۲، ۴۱۱-۴۱۰؛ سعید خداپنده‌لو: *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، مشهد: جهاددانشگاهی، ۱۳۷۲ ش؛ ملوین تامین: *جامعه‌شناسی قشربنیادی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا، ۱۳۸۵ ش، صص ۳۱-۲۱، ۳۵

۲- دانشور خود درباره داستان برهوت می‌گوید: «درست است که من مواد خام داستان‌هایم را از واقعیت می‌گیرم، اما واقعیت را آرمانی می‌کنم... داستان برهوت... داستان تیمور بختیار است، اما کسی که برای کشتن او می‌رود در کشمکش درونی هاملت‌واری دست‌به‌گریبان می‌شود و مأموریت خود را انجام نمی‌دهد. در حالی که تیمور بختیار در واقعیت کشته می‌شود.»

ر.ک.: *سیروس پرهام و دیگران: «سوزد دلم به باغ رنج و شکیب... دنیای دکتر سیمین دانشور، گفتگوی صمیمانه»*، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی

دهباشی، ص ۹۴۲.

۳- ساواک یا سازمان امنیت و اطلاعات کشور در ۱۳۳۶ ش تأسیس شد. ساواک پلیس مخفی **محمد رضا پهلوی** بود. سازمان امنیتی بزرگ و بی‌رحم که قدرت، نفوذ و قلمرو عملیاتش از سال‌های میانی دهه ۱۳۴۰ ش در پی افزایش قدرت خودکامه شاه و نیز بالا رفتن تدریجی و سپس ناگهانی درآمدهای نفتی گسترش یافت. عملیات و شیوه‌های ساواک بر ضد فعالان سیاسی و چریک‌های شهری مشهور است.

ر.ک.: **محمد علی کاتوزیان: تضاد دولت و ملت**، صص ۲۴۵-۲۴۴.

۴- در داستان *زایمان*، تولد نوزادی سالم در محله‌ای فقیرنشین و حاشیه‌ای در بجنوبه مبارزات مردمی و حکومت نظامی خفقان‌آور از یک سو بیانگر نگاه امیدوار و روشن **دانشور** به زندگی است که در هر حال و با همه سختی‌ها ادامه دارد و نیز می‌تواند تعبیری از تولد کودک انقلاب در دامان طبقات فقیرنشین حاشیه شهری باشد. **دانشور** خود در مصاحبه‌ای بر نقش حاشیه‌نشین‌های شهری در وقوع انقلاب ۵۷ تأکید می‌کند.

ر.ک.: **مژده دقیقی: «سرگردانی یک جیره همگانی است»**، مندرج در «بر ساحل جزیره

سرگردانی»، به کوشش **علی دهباشی**، ص ۶۳۰.

۵- رویکرد خاص **دانشور** به نظامیان و دادن وجهه‌ای مثبت و انسانی به آنان، می‌تواند برآمده از تجربیات و مشاهدات مستقیم نویسنده باشد که مصداق واقعی آنان را در جهان واقعیت دیده است. وی در مصاحبه‌ای درباره‌ی دوستان **آل احمد** می‌گوید: «با هم کلاسی‌های سابق و دوستانش روزهای چهارشنبه در کافه‌ای ناهار می‌خوردند... یکی از این هم‌سفره‌ای‌ها یک افسر شریف با مقامی عالی بود. مقامات مافوق به او توصیه کرده بودند که با **جلال** قطع رابطه کند و روزهای چهارشنبه نرود، زیر بار نرفت. هنوز هم این مرد شریف به ملاقات من می‌آید و از مهر و حمایت من خودداری نمی‌کند.»

ر.ک.: _____: «**یاد جلال آل احمد در گفتگو با سیمین دانشور**»، مندرج در «بر ساحل

جزیره سرگردانی»، به کوشش **علی دهباشی**، صص ۱۰۲۷-۱۰۲۶.

۶- استفاده از نیروهای نظامی و ارتش برای حفظ ثبات سیاسی و جلوگیری از فروپاشی دولت از شیوه‌های راهبردی و متعارف به ویژه در جوامع غیردموکراتیک و حکومت‌های توتالیتر و خودکامه است. آنتونیو گرامشی (**Gramsci, Antonio**)، نظریه‌پرداز برجسته مارکسیست، معتقد است سلطه دو بعد دارد و به دو طریق به دست می‌آید: نخست اجبار که

توسط دستگاه‌های قضایی و پلیسی دولت اعمال می‌شود و دیگر جلب موافقت یا رضایت اکثریت با ایجاد وفاق که گونه‌ی اخیر خاص جوامع مدنی است. در شکل نخست بنیان بحث گرامشی بر این است که چگونه دستگاه دولت در آشکال پلیس، نیروهای نظامی، قوه قضاییه و زندان، اقشار گوناگون را به زور وادار به پذیرش وضع موجود می‌کند.

برای تفصیل ر.ک.: حسین بشیریه: *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۳۳۲: *محمدسالار کسرای*:

چالش سنت و مدرنیته در ایران، صص ۱۷۶، ۱۵۲.

۷- نمونه دیگر نظامی‌ای عالی‌رتبه که بازنشستگی او را رنجه می‌دارد در داستان *دل فولاد* اثر *منیرو روانی‌پور* دیده می‌شود که سرهنگی بازنشسته رنج افول قدرت خود را با کتک زدن پسر معتادش چاره می‌کند.

ر.ک.: حسن میرعابدینی: *صد سال داستان‌نویسی ایران*، ص ۱۱۴۱.

۸- با افزایش قدرت شاه، افسران ارتش نیز قدرتمندتر و کامیاب‌تر و در عین حال وابسته‌تر و چاپلوس‌تر می‌شدند... قدرت و امتیازات افسران ارتش بسیار فراتر از حقوق و مزایای بسیار خوب ایشان بود. لباس‌های نظامی‌شان که معمولاً در اماکن عمومی هم به تن داشتند، اقتداری فوق‌العاده به آنان می‌بخشید و می‌توانستند مردم عادی را در ارتباطات روزمره مرعوب کنند.

ر.ک.: *محمدعلی کاتوزیان: تضاد دولت و ملت*، ص ۲۴۰.

۹- همافران نیروهای هوایی جزو اولین گروه‌های نظامی بودند که به صفوف انقلابیون پیوستند؛ چنانکه میان مردم اسلحه پخش کردند و با گارد شاهنشاهی در پایگاهی نظامی نزدیک میدان ژاله درگیر شدند که با کمک نیروهای مردمی توانستند گارد را به عقب برانند.

ر.ک.: *یرواند آبراهامیان: ایران میان دو انقلاب*، صص ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۵۰.

۱۰- معمولاً فساد اداری، مالی در میان اعضای بروکراتیک عالی‌رتبه یک طبقه بیشتر شیوع دارد. در دوره شاه افسران عالی‌رتبه ارتش از امتیازات بالایی برخوردار بودند. بسیاری از آنان ثروت‌های هنگفتی به هم زده و به مقامات مهمی مانند وزارت، ریاست ادارات دولتی، استانداری و فرمانداری و مدیریت کارخانه‌های دولتی می‌رسیدند. *خداداد فرمانفرمائی*ان، رئیس بانک مرکزی حکومت وقت، از نقش و اعمال نفوذ فرماندهان نیروهای مسلح شاه در تصدیی پروژه‌های عظیم و سودآور دولتی سخن گفته است.

ر.ک.: *محمدعلی کاتوزیان: تضاد دولت و ملت*، صص ۲۴۹-۲۴۸.

۱۱- تحرک طبقاتی (Classical Mobility)

منظور از تحرک طبقاتی تغییر و دگرگونی پایگاه اجتماعی افراد است. این گونه تغییر وضعیت و پایگاه اجتماعی خاص جوامعی با طبقات باز است. زیرا فقط در این گونه جوامع امکان تحرک طبقاتی وجود دارد؛ این که فردی بتواند از پایگاه اجتماعی پیشین خود که می‌تواند موروثی یا خانوادگی باشد، به طبقه اجتماعی دیگر وارد شود. اگرچه گاهی از این اصطلاح «بهبود وضعیت» استنباط می‌شود، این واژه برای سه جهت ممکن حرکتی به شرح زیر کاربرد دارد:

۱- تحرک طبقاتی صعودی (از پایین به بالا) (Vertical Mobility): در جوامع کاملاً

باز همه افراد برای رسیدن به موقعیتی که استحقاقش را دارند، ظاهراً از فرصت‌های برابر برخوردارند. تنها عوامل محدودکننده صلاحیت و ترجیحی است که شخص برای فلان موقعیت خاص دارد. تحرک اجتماعی عواملی چون اقتصاد و تحصیلات مؤثرند. در این نوع تحرک فرد از پایگاه اجتماعی فرودست به پایگاه اجتماعی فرادست انتقال می‌یابد.

۲- تحرک طبقاتی نزولی (از بالا به پایین): در این گونه تحرک، فرد در روند حرکت

طبقاتی از طبقه‌ای فرادست به طبقه‌ای فرودست تنزل می‌یابد.

۳- تحرک طبقاتی افقی (خطی - دو موقعیت هم‌تراز) (Horizontal Mobility): در

این گونه تحرک فردی از طبقه اجتماعی به خود به طبقه‌ای هم سطح انتقال می‌یابد. برای تفصیل ر.ک: جوزف. روسک و دیگران: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، ص ۱۰۵. ملوین، تاملین: جامعه‌شناسی قشر بندی و نابرابریهای اجتماعی، صص ۱۵۶-۱۴۷).

۱۲- محمدعلی کاتوزیان درباره نیروهای مسلح و شبکه امنیتی در دوره محمدرضا

پهلوی می‌نویسد: «نظامیان و سازمان‌های نظامی هر چند در رابطه با مردم عادی نیرومند بودند، در زمینه مسائل مربوط به فعالیت‌ها و وظائف حرفه‌ای خودشان اقتداری نداشتند. تصمیم‌گیری در مورد مسائل نظامی حتی بیش از تصمیم‌گیری در خصوص امور غیرنظامی متمرکز بود و تصمیم‌گیرنده نهایی و عالی شخص شاه بود که اجازه صریح وی حتی برای کارهای عادی چون نقل و انتقال یک ستون نظامی از سربازخانه‌ای به سربازخانه دیگر بایست گرفته شود. [در میان طبقه نظامی حکومت شاه] سلسله مراتب عادی فرماندهی وجود نداشت. همه چیز

وابسته به شخص شاه بود. از این رو نیروهای مسلح از نظر فنی ضعیف و وابسته بودند و هرگاه بزرگارتشتاران خود دچار مشکل می‌شد یا در کشور حضور نداشت، نمی‌توانستند به گونه‌ای کارآمد عمل کنند.» این تمرکزگرایی و اتکای همه‌جانبه به شاه را یکی از دلایل ضعف ارتش در سرکوب قیام مردم دانسته‌اند.

ر.ک.: محمدعلی کاتوزیان: تضاد دولت و ملت، صص ۲۴۲-۲۴۱؛ علی محمد حاضری و ابراهیم صالح آبادی: «ساختار دستگاه سرکوب و فروپاشی رژیم شاه»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، ش ۳، پاییز ۱۳۸۳، ص ۲۵.

۱۳- درباره نقد داستان عید ایرانی ر.ک.: محمدرضا قانون‌پرور: «با نقاب سیاه»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، صص ۲۵۴-۲۵۲؛ علیرضا زرین: «شورنیسم و ستیزه‌جویی فرهنگی»، مندرج در منبع پیشین، صص ۲۲۶-۲۲۵.

۱۴- برخی شخصیت حاجی فیروز در داستان عید ایرانی‌ها را تعبیری از طبقات تهیدست ایران و نیز سیاهپوستان آمریکایی دانسته‌اند. در این داستان آمریکایی‌ها نسبت به حاجی فیروز، مرد فقیر ایرانی، گاه برخوردی استهزاآمیز و گاه شفقتی نابه‌فراجم دارند. با پذیرش این فرض، دانشور سنت برده‌داری (Slavery) را به عنوان عملی غیرانسانی به نقد می‌کشد، چه در جامعه ایران و چه در جامعه آمریکا.

علیرضا زرین: «شورنیسم و ستیزه‌جویی فرهنگی»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، صص ۲۳۳-۲۳۰.

۱۵- درباره فدائیان اسلام و شاخه نظامی حزب توده و دیگر شبه‌نظامیان مخالف، و مشی چریکی آنان در مقابله با حکومت وقت، ر.ک.: پرواند آبراهامیان: ایران بین دو انقلاب، صص ۶۱۱-۵۹۴.

منابع و مأخذ

الف- کتابها:

- ۱- آبراهامیان، پرواند: (۱۳۸۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی.

- ۲- آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد، (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، ویرایش ششم، تهران، نشر چاپار.
- ۳- احمدی، بابک، (۱۳۷۹)، مارکس و سیاست مدرن، تهران؛ نشر مرکز.
- ۴- بشیری، حسین (۱۳۸۴)، آموزش دانش سیاسی، چاپ پنجم، تهران، نشر نگاه معاصر.
- ۵- _____، (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشر نی.
- ۶- پوپر، کارل، (۱۳۸۰)، جامعه‌باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۷- تاملین، ملوین، (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ چهارم، تهران، نشر توتیا.
- ۸- خدابنده‌لو، سعید، (۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی، مشهد، جهاددانشگاهی.
- ۹- دانشور، سیمین، (۱۳۷۶)، از پرده‌های مهاجر پیرس، تهران، نشر کانون+ نشر نو.
- ۱۰- _____، (۱۳۸۰)، به کی سلام کنم؟، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۱- _____، (۱۳۸۱)، شهری چون بهشت، چاپ هفتم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- دهباشی، علی، (۱۳۸۳)، بر ساحل جزیره سرگردانی، تهران، سخن،
- ۱۳- ریتز، جورج، (۱۳۸۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ نهم، تهران، علمی.
- ۱۴- زاهدی‌مازندرانی، محمدجواد، (۱۳۸۲)، توسعه و نابرابری، تهران، انتشارات مازیار.
- ۱۵- صبوری، منوچهر، (۱۳۸۰)، بروکراسی مدرن در ایران، جامعه‌شناسی سازمان‌ها،

تهران، انتشارات سخن.

۱۶- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۸۴)، تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، نشر نی.

۱۷- کیویستو، پیتر، (۱۳۸۴)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.

۱۸- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ چهاردهم، تهران، نشر نی.

۱۹- میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۳)، صد سال داستان‌نویسی ایران، چاپ سوم، تهران، نشر چشمه.

۲۰- وبر، ماکس، (۱۳۸۱)، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدارتی، تهران.

۲۱- هانت، ای.ک.، (۱۳۸۱)، تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران، آگه.

ب- مقالات:

۱- پرهام، سیروس و دیگران، (۱۳۸۳)، «سوزد دلم به باغ رنج و شکیب... دنیای سیمین دانشور، گفتگویی صمیمانه»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، صص ۹۵۵-۹۳۵.

۲- دقیقی، مزده، (۱۳۸۳)، «سرگردانی یک جزیره همگانی است»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، صص ۶۳۷-۶۲۸.

۳- زرین، علیرضا، (۱۳۸۳)، «شوونیسم و ستیزه‌جویی فرهنگی»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، صص ۲۳۶-۲۲۵.

۴- -----، (۱۳۸۳)، «یاد جلال آل احمد در گفتگو با سیمین دانشور»، مندرج در «بر ساحل جزیره سرگردانی»، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، صص ۱۰۳۹-۱۰۱۶.